

بررسی فقهی روایات تغنی در قرائت قرآن*

محمد صادق یوسفی مقدم**

چکیده:

یکی از مسائل مطرح در مورد قرائت قرآن، قرائت غنائی است. گرچه حکم قرائت غنائی فی الجمله روشن است، اما مفهوم آن وضوح لازم را ندارد، از این رو مورد بحث فقها قرار گرفته است. در این نوشتار با توجه به اینکه مفهوم و حکم قرائت غنائی متوقف بر شناخت مفهوم و حکم غناست، نخست به اختصار مفهوم و حکم غنا بررسی شده است. سپس با عنایت به نقش کلیدی روایات در تغنی به قرآن، تفکیک موضوعی آنها مورد توجه قرار گرفته و با تفکیک روایات جواز قرائت با صدای حزین، نیکو و دارای ترجیح، از روایات جواز تغنی به قرآن و بررسی دقیق سندی و دلالتی آنها، محل تعارض اصلی روایات جواز تغنی به قرآن با روایات عدم جواز تغنی به قرآن و روایات عام نهی از غنا مشخص شده است. آن گاه دیدگاه جواز تغنی به قرآن و دلایل آن بررسی و مورد نقد قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها:

غنا/ تغنی/ تطریب/ تحسین صوت/ ترجیح/ تحزین

* تاریخ دریافت: 1394/3/10، تاریخ تأیید: 1394/3/25.

** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی msym94@yahoo.com

بی‌تردید روایات نقش مهم و کلیدی در رابطه با تغنی به قرآن دارد. با تأسف باید گفت فقیهان شیعه و سنی، روایات مربوط به موسیقی قرائت را تفکیک محتوایی و موضوعی نکرده و روایات مربوط به صوت حسن، دارای تحزین و ترجیع را که بیشتر آنها از اسناد قابل اعتمادی برخوردار است، با روایات جواز تغنی به قرآن که از اسناد معتبری برخوردار نیستند، مشترک دیده و تعارض را میان همه آنها با روایت عام نهی از غنا دیده‌اند. این عدم تفکیک باعث شده است تا محل تعارض اصلی میان روایات، از دست رفته و فقیهان در بیان حکم به جواز یا عدم جواز تغنی به قرآن به اشتباه بیفتند. بی‌شک تفکیک محتوایی و موضوعی روایات، دست عرف را در شناخت نهاد و گزاره برای قضاوت دقیق‌تر فقیه و بیان حکم باز می‌نماید. در این تحقیق با تفکیک موضوعی روایات، ثابت شده است که میان روایات جواز تغنی به قرآن و روایات جواز تحسین، ترجیع و تحزین صوت، به دلیل تفاوت موضوع، تعارضی نیست، بلکه تعارض اصلی یا میان روایات جواز تغنی به قرآن با روایات عدم جواز تغنی به قرآن است، و یا میان روایات جواز تغنی به قرآن با روایات عام نهی از غناست. و نتیجه هر دو تعارض با روش خاص خود، عدم جواز تغنی در قرائت قرآن است.

مفهوم‌شناسی غناء

«غناء» به فتح غین (غَنَاء) به معنای کفایت و نفع؛ و به کسر آن (غِنَاء) از سماع، به معنای صدای طرب‌آور است. (ابن فارس، 398/4؛ ابن منظور، 136/15؛ زبیدی، 30/20) برای غنا تعریف‌های فراوانی نقل شده است، ولی از نظر ما، غنا در اصطلاح به صدای بامعنا، نیکو، دارای ترجیع و طرب‌آور انسان اطلاق می‌شود (یوسفی مقدم، 56). بر پایه تعریف یاد شده، تطریب، فصل‌نهایی غناست، از این‌رو تطریب و غنا اتحاد مصداقی دارند؛ زیرا غنا بدون تطریب در خارج محقق نمی‌شود.

مفهوم‌شناسی تطریب

تطریب باب تفعیل از ثلاثی مجرد طرب، به معنای عروض خفت بر نفس انسان به سبب شدت شادی یا اندوه است (ابوحیب سعدی، 279؛ ابن فارس، 454/3؛ زبیدی،

(181/2)، به صورتی که عقل از سرش رفته و مانند شخص مست عمل می‌کند. مراد از خفت، خفت معنوی است؛ «الخفّة... الخفیف فی الجسم والخفاف فی التوقد والذکاء». (ابن منظور، 79/9) و به معنای زود برافروخته شدن (فراهیدی، 97/5)، قلت فهم و زوال بردباری است و در مواردی مانند جهل (ابن فارس، 489/1)، سفاهت، حمق (ابن اثیر، 376/2) و... به کار می‌رود. اگر گفته شود: طرب او را خفیف کرد، یعنی او را برافروخت و به کمی فهم و زوال بردباری کشانید (ابن منظور، 79/9). از این رو انسان متأثر از غنا، از درک واقعیات باز مانده و به خیال و وهم، رفتاری سفیهانه و خلاف شأن نوع انسان‌ها انجام می‌دهد که در حالت عادی، از آن پرهیز می‌کند.

بر این اساس، طرب، معنای مطابقی صوت حسن و دارای ترجیع نیست، بلکه تحسین و ترجیع، صفت قائم به صداست و طرب، وصف عارض بر نفس انسان است و اجتماع آن دو، غنا را پدید می‌آورد. از این رو برخی گفته‌اند: غنای مورد اتفاق فقیهان و اهل لغت، صدای مشتمل بر ترجیع مطرب است (نراقی، 124/14). در حقیقت میان ترجیع و اطراب، عموم و خصوص من وجه است؛ گاهی ترجیع هست و اطراب نیست؛ مانند آنجا که انسان با صدای نیکو و دارای ترجیع، قرآن یا متن دیگر را با آواز بخواند. گاهی اطراب هست و ترجیع نیست؛ مانند تکلم طرب‌انگیز برخی از زنان که با آواز با ترجیع همراه نباشد. آیه {فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا} (احزاب/32) ناظر به سخن گفتن زنان با ناز و نرمی است که طرب‌آور بوده و مریض‌القلب را به طمع وا می‌دارد (طوسی، 338/8؛ جصاص، 470/3). گاهی هردو با یکدیگر اجتماع می‌کنند؛ مانند آنجا که صدای با ترجیع انسان سبب حالت نفسانی طرب گردد. در این صورت، موضوع غنا محقق شده است.

حکم غنا از منظر فقیهان

فقیهان اهل سنت مانند امام مالک (مالک بن انس، 421/4) و محمد عظیم‌آبادی (عظیم‌آبادی، 186/13) به کراهت غنا حکم کرده‌اند. قرطبی (قرطبی، 55/14) و آلوسی (آلوسی، 69/21) گفته‌اند: مراد آنان از کراهت، حرمت است، ولی شافعی (شافعی، 226/6) و نووی (نووی، 229/20) در هنگام بیان حکم غنا، تصریح می‌کنند که مراد آنان از کراهت، حرمت نیست.

برخی غنا را مباح دانسته و بر این باورند که حرمت و کراهت به دلیل عروض حرام و یا مکروه خارجی است (جزیری، 42/2). برخی معتقد به حرمت نفسی غنا هستند (الازهری، 676؛ قادری حنفی، 148/1). برخی بر حرمت غنا ادعای اجماع کرده‌اند. (ابن قدامه، 28/6؛ آلوسی، 67/21-68)

در مقابل، بیشتر فقیهان شیعه معتقد به حرمت ذاتی غنا بوده و بر آن ادعای اجماع کرده‌اند (شهید ثانی، 17/14؛ نراقی، 129/14؛ نجفی، 47/41؛ قمی، 154/1). شیخ صدوق با توجه به تحذیر در آیات می‌نویسد:

«إِیَّاکَ وَالغَنَاءَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ تَوَعَّدَ عَلَیْهِ النَّارَ.» (صدوق؛ المقنع؛ 455-456)

نظر شیخ در مجامع روایی ثبت شده است (نوری، 214/13؛ بروجردی، 186/17). شماری از آنان بر این باورند که حرمت غنا به سبب اجتماع آن با سایر محرّمات است (فیض کاشانی، الوافی، 218/17؛ سبزواری، کفایة الاحکام، 218/17؛ معرفت، 183/5-185). یادآور می‌شود نگارنده در کتاب «پژوهشی در غنا» با بررسی دیدگاه‌های گوناگون، حرمت ذاتی غنا را به‌وسیله آیات و روایات ثابت کرده است.

مفهوم‌شناسی تغنی به قرآن

تغنی در لغت به معنای نیکو نمودن صدا، غمگین شدن، سرگرمی و لذت بردن است (عسقلانی، 62/9؛ العینی، 40/20). ابن منظور می‌نویسد: تغنی از غنای ممدود (غناء) آواز غنایی، و از غنای مقصور (غنی) به معنای طلب بی‌نیازی است. (ابن منظور، 136/15؛ زبیدی، 27/20)

تغنی به قرآن در اصطلاح

فقیهان از قرائت غنایی به تغنی (سبزواری، کفایة الاحکام، 432/1؛ بحرانی، 112/18؛ شیخ انصاری، 300/1)، ترنّم (سیوطی، 270/1) و تطریب (همان و لیب سعید، 43) در قرائت قرآن یاد کرده و تعریف‌های متفاوتی برای آن ارائه کرده‌اند.

1- برخی با توجه به ضرورت حفظ قداست قرآن از غنای لهوی، در تعریف تغنی به قرآن گفته‌اند:

«هو قراءة القرآن بالالحن و الانغام مع تهذيبها بما يتناسب قدسية القرآن مع مراعاة التجويد و دون الاخلال بها». (لكلاک، 48-51)

این تعریف با نظر محدثان (لیب سعید، 35) و فقیهان اهل سنت (شافعی، 227/6؛ ابن عربی، 180/3؛ قرطبی، 11/1) و برخی از فقیهان امامیه (سبزواری، ذخیره المعاد، 432/1؛ فیض کاشانی، الوافی، 218/17؛ ابن عبدالبر، 181/5-183) سازگار است.

2- برخی آن را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که هر صوت لحنی را شامل شود؛ «التغنی بالقرآن هو تحسين الصوت و الترجيع بقرائته و التغنی بما شاء من الاصوات و

اللحن» (لیب سعید؛ 21)

3- برخی با غفلت از ویژگی آواز غنایی، آن را به «تحسين الصوت بالقرآن» تعریف کرده‌اند. (العینی، 40/20)

حق آن است که نمی‌توان تعریفی حقیقی برای تغنی به قرآن ارائه کرد؛ زیرا غنا به مفهوم اصطلاحی آن مورد نهی واقع شده و رعایت قواعد آن با سلامت قرائت قرآن سازگاری ندارد. از این رو برخی مانند ابن خلدون، صناعت غنا را مبین با قرائت قرآن و سبب درست آدا نشدن کلمات آن و عدم رعایت قواعد تجوید دانسته و بر این باور است که اجتماع تلحین و ادای معتبر حروف ممکن نیست (ابن خلدون، 968/3). از این رو قداست قرآن با غنای لهوی محافظت نمی‌شود.

تعریف دوم افزون بر آنکه با حرمت غنا ناسازگار است، ممکن است به جهت آزاد بودن قاری در انتخاب اصوات و لحن، به لحن و خطای در قرائت منجر شود.

تعریف سوم خروج از موضوع تغنی به تحسین صوت است. بر این اساس نمی‌توان برای تغنی به قرآن، تعریفی جامع و مطابق قواعد فقه و متناسب با علم موسیقی ارائه کرد.

ضرورت دسته‌بندی نصوص

با توجه به نقش مهم و کلیدی روایات در حکم و موضوع تغنی به قرآن، لازم است آن روایات مورد بررسی قرار گیرد. متأسفانه در متون فقهی شیعه و اهل سنت، روایات مربوط به موسیقی قرائت، تفکیک محتوایی نشده و تمام روایات مربوط به صوت حسن، دارای تحزین و ترجیع آنها از اسناد قابل اعتمادی برخوردار است، با روایات

جواز تغنی به قرآن که از اسناد معتبری برخوردار نیستند، یک کاسه کرده و تعارض را میان همه آنها با روایت عام و خاص نهد از تغنی به قرآن دیده است. این عدم تفکیک باعث شده است تا برخی حکم به جواز تغنی به قرآن کرده و برخی با زحمت، عدم جواز تغنی به قرآن را اثبات کنند. از این رو لازم است نصوص مربوط به موسیقی قرائت دسته‌بندی شود. بی‌شک تفکیک محتوایی و موضوعی روایات، در شناخت موضوع و حکم نقش اساسی داشته و دست‌عرف را در شناخت نهاد و گزاره برای قضاوت دقیق‌تر فقیه باز می‌نماید. نصوص مربوط به تغنی به قرآن به پنج قسم اصلی قابل تقسیم است.

1. نصوص قرائت قرآن با صدای حزین

نصوص قرائت با صوت حزین دو دسته‌اند:

یکم. نصوص دستوری قرائت با صوت حزین؛ مانند روایت ابن ابی عمیر از امام صادق 7: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحَزَنِ فَاقْرءُوه بِالْحَزَنِ.» (کلینی، 614/2)

دوم. روایاتی که از قرائت حزین سایر کتب آسمانی گزارش می‌کند؛ مانند روایت ابن سنان از امام صادق 7 که فرمود: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ 7: ... إِذَا قَرَأْتَ التَّوْرَةَ فَاسْمَعْنِهَا بِصَوْتِ حَزِينٍ.» (همان، 615). حزین صفت صاحب صوت است. توصیف صوت به حزین از باب مبالغه است. (مازندارنی، 48/11)

این روایت را علی بن ابراهیم از پدرش و او از علی بن معبد نقل کرده است. هر چند به نظر مامقانی، برای علی بن معبد توثیق صریحی نیامده (مامقانی، 309/2)، ولی با توجه به اینکه ابراهیم بن هاشم توثیق شده (طوسی، الفهرست، 21، 35، 287؛ بهبهانی، 439/1) و گاهی به ثقه و صحیح المذهب توصیف شده است (حلی، 187؛ ابن داوود، 135)، می‌توان به روایت یاد شده اعتماد کرد.

2. نصوص قرائت قرآن با صدای نیکو

قرآن به صراحت از قرائت با صدای نیکو یاد نکرده، اما صدای نیکو از مصادیق برخی آیات دانسته شده است؛ مانند فضل در {وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا} (سبأ/10) (طوسی، التبیان، 379/8؛ سمعانی، 319/6) و نعمت باطن در {وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً} (لقمان/20). (ابن جوزی، 165/6)

ولی روایات به صراحت بر قرائت قرآن با صدای نیکو دلالت دارد. این روایات بر پنج دسته‌اند:

الف) روایاتی که از حیث سند درست و از نظر دلالت، بر استحباب قرائت تحسینی دلالت دارد (سبزواری، ذخیره المعاد، 430/1)؛ مانند روایت معاویه بن عمار از امام صادق 7 «الرجل لا یری أنه صنع شیئاً فی الدعاء و فی القرآن حتی یرفع صوته، فقال: لا بأس». (حرّ عاملی، 209/6)

ب) روایاتی که صوت حسن را زینت قرآن می‌داند؛ «لِکُلِّ شَیْءٍ حَلِیةٌ وَ حَلِیةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ». (کلینی، 615/2؛ نوری، 273/4)

ج) روایاتی که صدای نیکو را ویژگی پیامبران دانسته است؛ «ما بعث الله نبیاً الا حسن الصوت». (کلینی، 616/2)

د) روایاتی که پیامبر خاتم 6 را برخوردار از زیباترین صدا در قرائت قرآن دانسته است؛ «ان رسول الله 6 کان احسن الناس صوتاً بالقرآن». (نوری، 184/4؛ عیاشی، 295/2)

ه) روایاتی که امامان معصوم : را نیز برخوردار از بهترین صدا به هنگام قرائت می‌داند. بی‌شک روایات یاد شده بر استحباب قرائت با صدای نیکو دلالت دارد. با توجه به اینکه تجوید، قرائت را زیبا می‌کند، نمی‌توان روایات تحسین صوت را دعوت به رعایت تجوید دانست (لاری، 159/1)؛ زیرا ظاهر روایات، دعوت به زیباسازی خود صوت است که با زیبا شدن صوت به وسیله تجوید متفاوت است. به قول برخی، یکی دانستن آنها، خروج از مفاد روایات است (طریحی، 234/6). نیز نمی‌توان حدیث «زینوا القرآن باصواتکم» را به قرینه روایاتی مانند «زینوا اصواتکم بالقرآن» (صنعانی، 485/2) تقلیب نموده و گفت غرض روایات، زیبا شدن صدا با قرائت قرآن و تحریک مردم به قرائت همیشگی قرآن است (قرطبی، 11/1)؛ زیرا روایات با یکدیگر تعارض مفهومی نداشته و در حقیقت از یک سو ترغیب به قرائت قرآن با صدای نیکو است و از سوی دیگر، ترغیب مردم است تا به جای توجه به موضوعاتی مانند غنا، به مداومت بر قرائت قرآن روی آورند.

3. نصوص قرائت قرآن با صدای ترجیعی

روایات جواز قرائت ترجیعی سه قسم است.

الف) برخی حکم می‌کنند که در قرائت قرآن از صدای دارای ترجیع استفاده شود. چنان‌که ابوبصیر به امام باقر 7 می‌گوید: «إذا قرأت القرآن فرفعت صوتی جائئنی الشیطان فقال: أما ترائی بهذا اهلک و الناس. فقال: یا ابا محمد اقرأ ما بین القرائتین یستمع اهلک. و رجّع بالقرآن صوتک فان الله عزّ و جلّ یحبّ الصوت الحسن یرجّع فیہ ترجیعاً» (کلینی، 616/2). گرچه صدر روایت بیانگر آن است که در صورت خوف ریا، صدای قاری به‌گونه‌ای باشد که فقط اهلش بفهمند، ولی ذیل روایت، قرائت ترجیعی را محبوب خدا دانسته و فقیهان آن را دلیل تفکیک ترجیع از غنا دانسته‌اند (انصاری، 310/1؛ امام خمینی، 227/1-228)؛ زیرا ترجیع مراتبی دارد و مرتبه ممنوع آن، ترجیع غنایی است. به‌رغم آنکه گفته شده است ابوبصیر در این حدیث به قرینه علی بن ابی حمزه، یحیی بن القاسم واقفی است و علی بن ابی حمزه بطائنی نیز واقفی بوده (طوسی، الفهرست، 161؛ ابن شهر آشوب، 102؛ حلی، 362) و متهم به عناوینی مانند کذاب، و ملعون شده است (همان)، اما روایت یاد شده دارای اعتبار است؛ زیرا یحیی بن قاسم که کنیه‌اش ابابصیر است، غیر از یحیی بن قاسم واقفی است که قبل از شهادت امام موسی بن جعفر 7 از دنیا رفته است و سید بن طاووس، علامه حلی و ابن داوود میان نقل کشی در مورد یحیی بن حذاء واقفی و یحیی بن قاسم، خلط کرده‌اند (تستری، 471/12). بر فرض واقفی بودن، روایات او قابل اعتماد است، زیرا نجاشی وی را ثقه و وجیه (نجاشی، 441) توصیف و علامه حلی می‌نویسد:

«اعتقاد من عمل به روایات اوست؛ هرچند که مذهب او فاسد است.» (حلی؛ 416-)

افزون بر آن، ناقل روایت از ابن حمزه، ابن محبوب از اصحاب اجماع است (حلی، 97؛ ابن داوود، 77؛ طباطبایی، 385/2). فقیهان نیز از آن روایت به صحیح، (نراقی، 204/18)، قوی (سبزواری، کفایة الأحکام، 430/1)، موثق مانند صحیح (مجلسی، 170/10) و موثقه تعبیر کرده‌اند. (امام خمینی، 227/1)

ب) برخی از روایات از ترجیع غنایی نهی کرده‌اند. چنان‌که رسول خدا 6 فرمود: «اقرأوا القرآن بالحن العرب و اصواتها و ایاکم و لحن اهل الفسق و اهل الکبائر، و

سیجی من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء و الرهبانية و النوح و لا یجاوز حناجرهم، مقلوبة قلوبهم و قلوب الذین یعجبهم شأنهم». (کلینی، 615/2)

در این روایت نهی از ترجیع با تعبیر «ترجیع الغناء»، که از مطلق ترجیع اخص است، مقید شده و نتیجه آن، حرمت ترجیع غنایی است. در غیر این صورت، فایده‌ای در قید «الغناء» نخواهد بود. همچنین مفعول مطلق مضاف «ترجیع الغناء» از مصدر فعل خودش اخص است. به‌طور قطع سفر مقید به‌عنوان پیک در «سرت سیر البرید» از سفر مطلق، و نیز ضرب شدید در «ضربت ضرباً شدیداً»، از ضرب مطلق به نسبت اخص مطلق، متفاوت است. از این‌رو ترجیع نهی شده در حدیث (ترجیع الغناء)، اخص از ترجیع مطلق است.

افزون بر آن چنان‌که بسیاری پذیرفته‌اند (طریحی، 307/6؛ زبیدی، 502/18؛ ابن منظور، 379/13)، واژه لحن در صدر حدیث به‌معنای لغت است و مطالبه پیامبر 6 از قرائت «بالحان العرب»، ادای حروف، اظهار آنها، حفظ وقف‌ها، رعایت حرکت‌ها و سکون‌هاست و نیز چنان‌که برخی پذیرفته‌اند (مازندرانی، 45/11)، مراد از «لحون» در عبارت «یاکم و لحون اهل الفسق...»، قرائت غنایی و تطریب در قرائت است. بر این اساس، نهی پیامبر از قرائت به لحن اهل فسق و نیز اخبار آن حضرت از اینکه در آینده قرآن را به‌صورت غنایی قرائت می‌کنند، دو دلیل آشکار است بر اینکه مراد از لحون در آن حدیث، غنا و تطریب است. از این‌رو می‌توان گفت این روایت، قرائت ترجیعی را از قرائت غنایی تفکیک کرده و قرائت ترجیعی را بدون اشکال می‌داند.

این حدیث در منابع شیعه از علی بن محمد از ابراهیم أحمر، از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان، از امام صادق 7 و آن حضرت از قول پیامبر 6، و در منابع اهل سنت از حذیفه بن یمان و او از رسول خدا 6 نقل کرده است. جز آنکه در برخی الفاظ با نقل شیعه، مانند «أهل کتابین» به‌جای «أهل الکبائر» و «مفتونة» به‌جای «مقلوبة» اختلاف دارد (طبرانی، 6/16؛ متقی هندی، 606/1). در نقل قرطبی، به‌جای «اهل الفسق»، «اهل العشق» آمده است. (قرطبی، 17/1)

گفته شده است روایت ابن سنان به دلیل ابراهیم احمر در سند آن، ضعیف است (خویی، مصباح الفقاهة، 496/1؛ روحانی، 441/1)، ولی شهید روایات او را تلقی به قبول کرده (شهید اول، 190/2) و شیخ حرّ عاملی، نقل کلینی، طبرسی و شیخ بهایی را قرینه

صحت حدیث دانسته و گفته است: شیخ او را به حسب ظاهر توثیق کرده است (شیخ بهایی، 128). نیز محمدتقی مجلسی آن را قوی شمرده است. (مجلسی، 172/10)

ج) از برخی روایات استفاده می‌شود که پیامبر **6** از ترجیع در قرائت قرآن استفاده کرده است. چنان‌که معاویه بن قره از عبدالله بن مغفل مزنی نقل می‌کند: پیامبر **6** در سال فتح مکه بر روی شترش در مسیر راه، سوره فتح را با ترجیع قرائت کرد. وی می‌گوید: «لولا انی اخاف ان یجتمع علی الناس لحکیت لکم قرائته» (نیشابوری؛ 193/2؛ ابن

حنبل؛ 85/6 و 54/5؛ ابن ابی شیبہ؛ 362/2)

«اگر از هجوم مردم بر خودم نمی‌ترسیدم؛ برای شما نحوه قرائت پیامبر **6** را قرائت می‌کردم.»

وی ترجیع پیامبر را ارادی دانسته و کیفیت آن را نیز چنین نقل می‌کند: «آ... آ... آ...» (ابن حجر، 430/13؛ لیب، 18). بر این اساس، توجیه قرطبی بر اینکه راوی به اشتباه به جای اشباع در مد، واژه ترجیع را به کار برده و اینکه بر فرض اثبات، آن قرائت غیر ارادی و معلول حرکت شتر بوده است (قرطبی، 16/1)، تمام نخواهد بود؛ زیرا تعبیراتی مانند ترس از هجوم مردم و نقل چگونگی ترجیع، دلیل است که ترجیع پیامبر **6**، ارادی بوده است، نه معلول حرکت شتر.

ثابت شد که در برخی روایات، قرائت قرآن با صدای دارای ترجیع مطالبه شده است. بی‌تردید توجه به تفاوت بین ترجیع و صدای نیکو از یک طرف و ترجیع و تغنی در قرائت از طرف دیگر، مقدمه‌ای جدی و اثرگذار برای ورود به بحث از روایات مربوط به غنا و تغنی در قرائت قرآن خواهد بود.

4. روایات عام نهی از تغنی

برخی روایات از غنا نهی کرده و اطلاق آنها شامل حرمت تغنی به قرآن نیز می‌شود. به‌طور مثال:

1- محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر **7** شنیدم که فرمود: «وَالْغِنَاءُ مِمَّا أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ لَوْ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ { (لقمان/6) ». (صدوق، من لا يحضره الفقيه، 58/4؛ حرّ عاملی، 304/17)

وعده عذاب بر غنا و مصداق لهوالحدیث دانستن، دلیل قاطع حرمت غناست. سند روایت به دلیل ابن ابی عمیر (از اصحاب اجماع) (اردبیلی، 22/2؛ سبزواری، ذخیره المعاد، 37/1؛ خویی، معجم رجال الحدیث، 58/1) قابل اعتماد است، ازاین رو شیخ انصاری آن را تنها روایت صحیح درباره غنا می‌داند. (انصاری، 287/1)

2- «حَدَّثَنَا الرَّيَّانُ بْنُ الصَّلْتِ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا 7 يَوْمًا بِخُرَّاسَانَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ الْعَبَّاسِيَّ حَكَى عَنْكَ أَنْكَ رَخَّصْتَ لَهُ فِي اسْتِمَاعِ الْغِنَاءِ فَقَالَ كَذَبَ الزُّنْدِيقُ إِنَّمَا سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ 7 عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ 7 إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَيْنَ يَكُونُ الْغِنَاءُ فَقَالَ مَعَ الْبَاطِلِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ 7 قَدْ قَضَيْتَ» (صدوق، عیون أخبار الرضا 7، 17/1؛ کلینی، 435/6؛ حرّ عاملی، 306/17).

این روایت از طریق دیگری نقل و صحیح دانسته شده است (خویی، معجم رجال الحدیث، 287/20) و دلالت آن بر حرمت غنا آشکار است. اطلاق روایات نهی از غنا، حرمت تغنی به قرآن را نیز شامل می‌شود و روایات جواز قرائت با صوت حسن، آن روایات را مقید نمی‌کند. این حقیقتی است که بیشتر فقیهان پذیرفته و بر این باورند که هیچ مصداقی از جمله تغنی به قرآن، از اطلاق آنها خارج نیست (انصاری، 310/1؛ طباطبایی، 63/8؛ امام خمینی، 213/1؛ خویی، مصباح الفقاهه، 496/1) و روشن شد که نه تنها صوت حسن، بلکه صوت دارای ترجیع، با موضوع غنا متفاوت است.

5. روایات خاص نهی از تغنی به قرآن

افزون بر روایات عام نهی از غنا، روایات خاص نیز بر حرمت تغنی به قرآن دلالت دارد. اکنون برخی از آن روایات را نقل و بررسی می‌کنیم.

صدوق به اسنادش از امام رضا 7، از پدرانش، از امام علی 7 نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ اسْتِخْفَافًا بِالذِّينِ - وَ بَيْعَ الْحُكْمِ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ - وَ أَنْ تَتَّخِذُوا الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا.» (حرّ عاملی، 308/17)

مراد از جمله «وَ أَنْ تَتَّخِذُوا الْقُرْآنَ مَرَامِيرًا» آن است که قرآن همراه با ابزار موسیقی قرائت شود، یا چنان‌که برخی می‌گویند، مراد آن است که قرآن را بدان گونه که در نی می‌نوازند، قرائت کنند (امام خمینی، 226/1)؛ یعنی در قرائت قرآن تغنی کنند (انصاری، 310/1؛ طباطبایی، 63/8؛ امام خمینی، 213/1؛ خویی، مصباح الفقاهه، 496/1). در این روایت، تغنی به قرآن در ردیف محرمات قطعی مانند سبک شمردن دین، رشوه گرفتن و قطع رحم آمده و مانند آنها نیز حرام خواهد بود.

در حدیثی عبدالله بن عباس از قول رسول خدا ﷺ، ویژگی‌های اشراط الساعة (نشانه‌ها و علایمی که قبل از وقوع قیامت یا در آستانه آن آشکار می‌گردد) را نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است: «فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ فَيَتَّخِذُونَهُ مَرَامِيرًا وَ ... يَتَغَنَّوْنَ بِالْقُرْآنِ وَ...» (حرّ عاملی، 309/17؛ عروسی حویزی، 36/5). در این روایت، از حرمت تغنی به قرآن به دو گونه سخن گفته است: نخست آنکه مردم در آخرالزمان، قرآن را برای آن فرا می‌گیرند تا آن را با ابزار غنا قرائت کنند. سپس می‌گویند: مردم در آن روزگار به قرآن تغنی می‌کنند. بی‌شک روایات یاد شده بر عدم جواز تغنی به قرآن صراحت دارد.

از تقسیم‌بندی و بررسی نصوص یاد شده، تا کنون روشن گردید که روایات، قرائت حزین، نیکو و حتی دارای ترجیح را جایز دانسته و آنها از موضوع غنا متفاوت است. روایات نهی از غنا به صورت عام و روایات نهی از تغنی به طور خاص، غنا نمودن در قرائت قرآن را منع می‌کند و این ادعا که بسیاری از اخبار، نه تنها بر جواز که بر استحباب قرائت غنایی قرآن دلالت دارد (فیض کاشانی، تفسیر الصافی، 72/1)، ادعای صحیحی نیست و از خلط روایات مربوط به قرائت نیکو، حزین و دارای ترجیح، با روایات غیر معتبر دالّ بر جواز تغنی به قرآن نشأت گرفته است و ثابت خواهد شد که روایات جواز تغنی به قرآن، محدود و از نوع خبر واحد است.

روایات جواز تغنی به قرآن

اکنون لازم است روایات مربوط به جواز تغنی به قرآن، به طور خاص و جداگانه بررسی شود.

عبدالرحمن بن سائب از قول سعد بن ابی وقاص می‌گوید: از رسول خدا 6 شنیدم که فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ فَابْكُوا فَإِنَّ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكَوْا وَتَغَنَّوْا بِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا» (ابن ماجه، 24/1)

برخی به دلیل ابورافع در سند که او را ضعیف و متروک توصیف کرده‌اند، این حدیث را مخدوش دانسته‌اند (همان). احادیثی با همین مضمون و با تعبیراتی مانند «لیس منّا من لم يتغنّ بالقرآن» (بخاری، 209/8؛ ابن حنبل، 172/1)، «ما اذن الله لشيء ما اذن لنبی حسن الصوت يتغنّی بالقرآن يجهر به» (مسلم، 192/2؛ ابی داوود، 331/1؛ نسائی، 180/2)، «الله اشدّ اذناً الى الرجل الحسن الصوت يتغنّی بالقرآن يجهر به من صاحب القینة الى قینته» (متقی هندی، 604/1) و «ما اذن الله لشيء اذنه لنبی حسن الترنم بالقرآن» (بیهقی، 228/10؛ العینی، 41/20) نیز آمده است.¹ در برخی نقل‌ها به جای تغنی به قرآن، صوت زیبا آمده است (بخاری، 214/8؛ بیهقی، 229/10؛ عسقلانی، 419/13). این احادیث در منابع شیعه سند قابل اعتمادی نداشته و از منابع اهل سنت آمده است. (نوری، 270/4؛ مجلسی، 191/89؛ بروجردی، 54/15)

دیدگاه فقیهان اهل سنت

فقیهان اهل سنت درباره احادیث یاد شده نظرات متفاوتی دارند. برخی براساس معنای ظاهری احادیث، غنا در قرائت را پذیرفته، ولی آن را به تغنی غیر مطرب، یادآور آخرت و تغنی مطرب و مشوق منکرات تقسیم و احادیث نهی از غنا را بر تغنی مطرب حمل کرده‌اند. (زیلعی، 216/2)

برخی با اعتقاد به عدم جواز تغنی و تفکیک آن از صوت حسن و دارای ترجیح، روایات تغنی در قرائت را به صوت حسن توجیه (ابن قدامه، 806/1) و آن را به جمهور نسبت داده‌اند (نوی، 110). برخی نیز آن را به قرائت تحدیر و تحزین معنا کرده‌اند (بیهقی، 230/10؛ قرطبی، 11-12). برخی هم تغنی را از معنای ظاهری‌اش که قرائت غنایی است، جدا و آن را به معنای استغنا گرفته و به جمهور نسبت داده‌اند (دسوقی، 308/1). برخی افزون بر معنای استغنا، تحسین صوت و تحزّن، تغنی به قرآن را به معنای پر کردن وقت با قرائت و لذت بردن از آن دانسته و گفته‌اند: عرب به جهت علاقه به غنا،

در فراغ کار به آن روی می‌آورد. پیامبر 6 با این حدیث، قرائت قرآن و لذت بردن از آن را جایگزین غنا نمود. (عسقلانی، 61/9)

دیدگاه فقیهان شیعه

بیشتر فقیهان شیعه آن روایات را به تحسین صوت و استغنا توجیه کرده‌اند (حسینی عاملی، 173/12؛ نجفی، 49/41؛ اصفهانی، 294/10). برخی معنای استغنا را به اشعار عرب، کلام ابن مسعود که بهترین گنج فقیر را قرائت سوره آل عمران در آخر شب دانسته، و به حدیثی که انس با قرآن را برتر از مالکیت تمام دنیا می‌داند، توجیه می‌کنند. برخی تغنی را به معنای تلاوت آهنگین، بعید (صدوق، معانی الاخبار، 279؛ سید مرتضی، 24/1؛ ابن سلام، 171/2)، و برخی عقوبت عظیم دانسته‌اند (اصفهانی، 294/10). در مقابل، برخی آن روایات را تلقی به قبول کرده و به جواز تغنی به قرآن نیز حکم کرده‌اند که به صورت مستقل بررسی می‌شود.

به نظر می‌آید که روایات تغنی به قرآن از اعتبار لازم برخوردار نیست، زیرا:

1. آن احادیث از نظر شیعه سند معتبری ندارند، چنان‌که برخی از عالمان اهل سنت نیز آن را معتبر ندانسته‌اند. (ابن ماجه، 424/1)

2. توجیه تغنی به معنای دیگری مانند قرائت تحذیر، تحزین و نیکویی صدا، خلاف ظاهر احادیث است و چنان‌که به تفصیل در تفکیک موضوعی احادیث بیان شد، ماهیت تغنی متوقف به صدای دارای اطراب است و نمی‌توان آن را به معنایی دیگر حمل کرد.

3. حمل تغنی به قرآن بر استغنا از قرآن به دلیل اینکه لازمه‌اش عقوبت عظیم است (فاضل هندی، 294/10) نیز خلاف ظاهر است؛ زیرا تکلیف تغنی به قرآن بر فرض صحت، مانند سایر تکالیف، مشروط به قدرت است و قدرت نیز مراتب دارد. بدیهی است تکلیفی متوجه غیر مقدور نمی‌شود.

4. احادیث یاد شده با روایاتی که تغنی به قرآن را جایز نمی‌داند، معارض است. در این صورت روایات عام نهی از غنا مرجح روایات نهی از تغنی به قرآن شده و روایات جواز تغنی را ساقط می‌کند.

5. آن احادیث با روایت عبدالله بن سنان که قرائت غنایی را منع کرده، تعارض دارد و به دلیل قوت سند، بر آن احادیث مقدم می‌شود. بررسی سندی و دلالتی روایت

عبدالله بن سنان در روایات مربوط به قرائت ترجیعی گذشت (کلینی، 614/2). بر این اساس، فقیهان شیعه روایات جواز تغنی را مخلدوش دانسته‌اند. (حسینی عاملی، 173/12؛ حائری، 64/8)

6. چنان‌که نقل شد، در برخی نقل‌ها به‌جای تغنی به قرآن، نسخه بدل‌هایی دالّ بر حسن ترنّم صوت حسن آمده که حکایت از اضطراب احادیث است.

بررسی دیدگاه جواز تغنی به قرآن

گفته شد که برخی از فقیهان شیعه بر اساس مفاد روایات، تغنی به قرآن را جایز و مستحب می‌دانند. مرحوم فیض کاشانی با عدم تفکیک روایات مربوط به تحسین، تحزین و ترجیع صوت از روایات تغنی به قرآن، می‌نویسد:

«مفاد روایات؛ جواز تغنی به قرآن؛ بلکه استحباب آن است.»

وی با اعتقاد به خروج تخصصی تغنی به قرآن از عمومات نهی از غنا می‌گوید:

«روایات نهی از غنا ناظر به لحن‌های اهل فسق و شایع در زمان صدور روایات

(سلاطین بنی‌امیه و بنی‌عباس) است که زنان غناکننده میان مردان تغنی می‌کردند و با

ابزار لهو مانند تار؛ می‌نواختند.» (فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ 72/1)

محقق سبزواری با این باور و تعبیر که اخبار بسیاری بر جواز تغنی به قرآن دلالت دارد و اینکه قرائت قرآن با صدای نیکو، حزین و دارای ترجیع، بدون غنا محقق نمی‌شود (سبزواری، کفایة الأحکام، 428/1)، برای رفع تعارض روایات تحریم غنا و روایات جواز تغنی به قرآن، دو پیشنهاد می‌دهد که تغنی به قرآن در یک وجه به‌صورت تخصیصی و در دیگری به‌صورت تخصیصی از عمومات نهی از غنا خارج می‌شود. وی با انتخاب این نظر که واژه لحن در روایت عبدالله بن سنان به معنای غناست، آن را مؤید هر دو وجه جمع خود دانسته و می‌گوید:

«در صدر روایت که به قرائت با لحن عرب امر شده؛ امر به قرائت غنایی است

(اقرأوا القرآن بالحن العرب) (این روایت مخصص روایات نهی از غناست) و در ذیل

روایت با تعبیرات «و ایّاکم و لحن اهل الفسق و الکبائر»؛ «و سبجی من بعدی اقوام

یرجعون القرآن ترجیع الغناء» (کلینی؛ 615/2)؛ از قرائت قرآن با لحن‌های اهل فسق

منع شده است؛ از این‌رو صدر روایت و ذیل آن از غنای اهل فسق منع می‌کند. در

نتیجه روایات جواز تغنی به قرآن؛ عموم روایات منع از غنا را تخصیص می‌زند.» وی با اعتقاد به اینکه روایات نهی از غنا از اول به صورت مطلق، هر غنایی را منع نمی‌کند و متوجه مورد خاص است، در وجه جمع دوم می‌گوید:

«از نظر لغت؛ دلالت مفرد معرف به لام (الغناء) بر عموم؛ ناشی از فقدان قرینه بر اراده خاص است و روایات نهی از غنا در زمان صدور؛ از اول غنای خاص و شایع لهُوی را اراده کرده است و حمل مفرد معرف به لام بر افراد شایع امر بعیدی نیست.» محقق سبزواری مؤید این وجه جمع را نیز روایت عبدالله بن سنان دانسته و می‌گوید: «منشأ منع و حرمت در روایت یاد شده (و ایّاکم و لحون اهل الفسق)؛ کارهای حرام و مقارن با غناست و نهی متوجه خود غنا نیست.» (سبزواری؛ کفایة الأحکام؛

(432/1)

بر این اساس، تغنی به قرآن به صورت تخصصی از عمومات نهی از غنا خارج است. ابوالحسن شعرانی نیز با این باور که ممکن نیست هر صدای دارای تأثیر و نیکویی، به صرف تمایل طبع به آن، حرام باشد، زیرا قرائت امام سجاد 7 دارای تأثیر بسیاری بوده و پیامبر 6 نیز امر کرده تا قرآن به صدای نیکو قرائت شود، بر این باور است که بر همه اینها، غنا و تغنی صدق می‌کند. وی با توجه به روایات منع غنا می‌گوید:

«چاره ای نیست که یا مذهب شیخ را در استبصار پذیرفته و اخبار منع از غنا را بر منع از ملاسبات و مقارنات غنا حمل کنیم نه بر خود غنا؛ یا آنکه گفته شود حرمت به نوعی خاص از غنا که سبب کشیده شدن انسان به فحشا باشد؛ اختصاص دارد.» (فیض کاشانی؛ الوافی؛ 218/10؛ ابن عبدالبر؛ 188/5)

نقد دیدگاه جواز تغنی به قرآن

دیدگاه جواز تغنی به قرآن از چند جهت عمده دارای اشکال است:

1- خلط موضوعی روایات: قائلان به جواز تغنی، روایات مربوط به صدای نیکو، دارای تحزین و ترجیع را با روایات تغنی به قرآن خلط کرده و در مقام بررسی، جملگی را با روایات نهی از غنا متعارض دیده‌اند. برخی به تفاوت موضوعی تطفن داشته‌اند، ولی به دلیل تأثر از روایات تغنی به قرآن، به توجیه تمام روایات پرداخته و

می‌گویند: «صدا نیکو نمی‌شود، مگر آنکه دارای ترجیع باشد» (ابن عبدالبر، 175/5).
برخی گفته‌اند:

«غنا اسم است برای مطلق صدایی که دارای مد و ترجیع است.» (فیض کاشانی؛
الوافی؛ 218/10)

ایشان بین صدای دارای ترجیع و تغنی تساوی دیده و می‌گویند:
«بین امر به تغنی در قرائت و امر به قرائت با صدای نیکو؛ از نظر موضوع اتحاد
وجود دارد.» (همان)

این روش برخورد با روایات صحیح نبوده و نمی‌توان همه آنها را با روایات نهی از
غنا متعارض دید؛ زیرا روایات جواز قرائت با صدای نیکو، حزین و دارای ترجیع، از نظر
موضوع با غنا نمودن متفاوت است و طبق قاعده «الاحکام تدور مدار الاسماء» ارتباطی با
روایات نهی از غنا پیدا نمی‌کنند.

توضیح اینکه در روایات مربوط به صدای نیکو و حزین، نسبت به مراقبت از غنا
نمودن در قرائت هشدار داده نشده است، ولی در روایات مربوط به ترجیع، ضمن امر به
قرائت با ترجیع (کلینی، 616/2)، نسبت به قرائت ترجیعی غنایی هشدار داده شده است
(همان، 614). این عبارت بیانگر آن است که قرائت ترجیعی، لغزشگاهی است که
ممکن است قاری را به قرائت غنایی بکشاند، و نیز بیانگر آن است که نباید جواز
ترجیع در قرائت را با قرائت غنایی خلط کرد. بر همین اساس، شیخ انصاری تأکید دارد
که محقق سبزواری و فیض کاشانی در معنای غنا اشتباه کرده و آن را با صدای نیکو
خلط نموده‌اند و تأکید می‌کند نسبت خلاف و اشتباه در معنای غنا به آنان دادن،
سزاوارتر است تا نسبت تفصیل در حکم غنا. (انصاری، 303/1)

2- تعارض بدوی روایات تغنی به قرآن با روایات نهی از غنا: اولاً باید توجه داشت
که روایات نهی از غنا با همه روایات مربوط به قرائت اعم از روایات تحسین، تحزین
و ترجیع صوت، از جمله با روایات جواز تغنی متعارض نیست، بلکه تنها روایات جواز
تغنی قرآن با روایات منع از غنا تعارض دارد. تعارض یاد شده نیز تعارض بدوی است؛
زیرا روایات جواز تغنی به قرآن در منابع شیعی نبوده و از سند معتبری برخوردار
نیستند، حال آنکه روایات منع از غنا در منابع شیعی بوده و از اعتبار برخوردار است و

این مرجح سندی، سبب تقدم آنها بر روایات منع از غنا می‌شود. بر این اساس دیگر نوبت به خروج تخصیصی یا تخصصی تغنی به قرآن از عمومات نهی از غنا نمی‌رسد.

3- عدم توجه به قاعده عرض: بر اساس قاعده عرض، باید روایات جواز تغنی به قرآن، به قرآن عرضه شود، اگر موافق قرآن بود، مورد عمل قرار گیرد، و اگر نه کنار گذارده شود. با مراجعه به قرآن مشاهده می‌کنیم که آیاتی مانند {اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ}، در روایات به غنا تفسیر شده است (کلینی، 431/6)، و چنان‌که محقق بحرانی گفته است، مفاد آیات و روایات تفسیری، حرمت غنا به صورت مطلق است؛ اعم از آنکه با حرامی دیگر مقارن باشد یا نباشد (بحرانی، 112/18). نمی‌توان گفت اگر غنا مقارن با ملامی بود، حرام است، و الا حرام نیست؛ زیرا در روایات تفسیری، ملامی، قسیم غنا قرار گرفته است. چنان‌که امام صادق 7 در آیه {وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ}، لغو را به غنا و ملامی تفسیر کرده است (مجلسی، 45/66). نیز آن حضرت در آیه {وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ} (قصص/55)، لغو را بر کذب، لهو و غنا تقسیم و تطبیق داده است. از این رو مفاد روایات آن است که غنا به صورت مطلق حرام است؛ اعم از آنکه با حرامی دیگر مقارن باشد یا نباشد و نتیجه آن، تکذیب و کنار گذاشتن روایات جواز تغنی به قرآن است.

4- ناتمام بودن ادعای انصراف: طرفداران نظریه جواز تغنی به قرآن معتقدند که روایات نهی از غنا، به معاصی همراه با غنا و غنای اهل فسق و متعارف در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس ناظر است. این ادعا از چند جهت دارای اشکال است: نخست آنکه شایع بودن غنا در مجالس اهل فسق و سلاطین دلیل آن نمی‌شود که منصرف از روایات نهی از غنا، غنای لهوی باشد و به عبارت دیگر، شایع بودن و مقارن بودن غنا با لهویات، موجب تقیید آن به مقارنات نمی‌گردد؛ زیرا شایع بودن و مقارن بودن آن‌گاه عنوان و طبیعت را مقید می‌کند که شیوع آن در حد قرینه محفوف به عنوان و طبیعت باشد و در غنا چنین نیست که همراهی آن با فسق و فجور در مجالس سلاطین، آن را مقید کند، به گونه‌ای که هرگاه غنا اطلاق شود، غنای همراه با فساد و ملامی به ذهن تبادر کند. بر همین اساس، امام خمینی می‌گوید:

«ادعای انصراف مانند دعوی عدم اطلاق؛ ضعیف است.» (امام خمینی؛ 214/1)

افزون بر آن، عبدالاعلی (مراد از عبدالاعلی در این روایت، عبدالاعلی بن عیین است که از اصحاب امام صادق و امام باقر 8 است (خویی، معجم رجال الحدیث، 276/10؛ امام خمینی، 212/1). نقل می‌کند: به امام صادق 7 گفته شد که مردم گمان می‌کنند رسول الله 6 غنا را مباح کرده و اجازه داده است که گفته شود: «جئناکم حیونا حیونا نحیکم». آن حضرت فرمود: دروغ می‌گویند و به آیه {وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ* لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَ لَا تَخَذُنَا مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ* بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ} (انبیاء/18-16) تمسک فرمود (کلینی، 433/6). و چنان‌که فقیهان گفته‌اند: عبارت «جئناکم حیونا حیونا نحیکم» شریف و بیانگر تحیت و اکرام است، نه لهو و باطل (انصاری، 288/1؛ خوانساری، 17/3؛ امام خمینی، 213/1؛ خویی، مصباح الفقاهه، 489/1). بنابراین برخورد شدید امام و انکار ترخیص، تنها به جهت کیفیت و نفس غنایی بودن آن عبارت است و بر حرمت مطلق غنا دلالت دارد؛ اعم از آنکه در کلام حق غنا شود یا در کلام باطل و لهوی؛ زیرا روایات بسیاری مانند روایت علی بن ریان بن صلت (کلینی، 435/6) و علی بن جعفر (حر عاملی، 312/17) و... نیز بر حرمت غنا به صورت مطلق دلالت دارد. روایت عبدالاعلی موقوفه است (امام خمینی، 212/1) و از نظر سند نیز مشکلی ندارد.

نتیجه‌گیری

اکنون روشن گردید که حکم قرائت غنایی جدای از حکم غنا نیست و نظریه جواز تغنی به قرآن، از خلط موضوعی روایات جواز قرائت با صدای حزین، نیکو و دارای ترجیع که از سند و دلالت معتبری برخوردار است، با روایات جواز تغنی به قرآن که از نظر سند و دلالت قابل اعتماد نیست، سر چشمه گرفته است. با تفکیک موضوعی روایات، ثابت شد که میان روایات جواز تحسین، ترجیع و تحزین صوت در قرائت، با روایات نهی از غنا و تغنی به قرآن به دلیل تفاوت موضوع، تعارضی نیست، بلکه تعارض اصلی یا میان روایات جواز تغنی به قرآن با روایات عدم جواز تغنی به قرآن است، و یا میان روایات جواز تغنی به قرآن با روایات عام نهی از غناست. و نتیجه هر دو تعارض، عدم جواز تغنی در قرائت قرآن است.

با تأسف باید گفت فقیهان شیعه و سنی، روایات مربوط به موسیقی قرائت را تفکیک محتوایی و موضوعی نکرده و روایات مربوط به صوت حسن، دارای تحزین و

ترجیح را که بیشتر آنها از اسناد قابل اعتمادی برخوردار است، با روایات جواز تغنی به قرآن که از اسناد معتبری برخوردار نیستند، یک کاسه کرده و تعارض را میان همه آنها با روایت عام نهی از غنا دیده‌اند. این عدم تفکیک باعث شده است تا محل تعارض اصلی میان روایات از دست رفته و فقیهان در بیان حکم به جواز یا عدم جواز تغنی به قرآن، مسیر اشتباهی در پیش گیرند و برخی روایات تغنی به قرآن را بر معنای استغنا حمل کنند. بی‌شک تفکیک محتوایی و موضوعی روایات در این تحقیق، دست عرف را در شناخت نهاد و گزاره برای قضاوت دقیق‌تر فقیه و بیان حکم، باز نموده است.

پی‌نوشت:

1. اذن یا از مصدر «اذناً» به کسر الف و سکون ذال است؛ «اذن اذنأ له فی الشئ» یعنی «باحه له و اجازه». یا از مصدر «أذناً» به فتح الف و ذال، به معنای استماع است؛ «اذن الیه و له اذنأ» یعنی «استمع الیه و له استماعاً» (برگرفته از المنجد). برخی هر دو احتمال را نقل کرده‌اند. (سید مرتضی، 2 و 233؛ عسقلانی، 61/59)

منابع و مأخذ:

1. ابن ابی شیبیه، محمد؛ المصنف، تحقیق و تعلیق: سعید اللحام، بیروت، دار الفکر، 1409ق.
2. ابن اثیر، مبارک بن محمد؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، 1367ش.
3. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار الكتاب العربی، 1422ق.
4. ابن حنبل، احمد؛ مسند أحمد، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
5. ابن سلام، قاسم؛ غریب الحدیث، بیروت، دار الكتاب العربی، 1384ق.
6. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ معالم العلماء، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
7. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله؛ التمهید، تهران، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، 1387ش.
8. ابن عربی، محی الدین محمد؛ تفسیر ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1422ق.
9. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1404ق.

10. ابن قدامه، عبدالرحمن؛ الشرح الكبير، بيروت، دار الكتاب العربي، بی تا.
11. ابن قدامه، عبدالله؛ المغنی، بیروت، دار الكتاب العربي، بی تا.
12. ابن ماجه، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، بی جا، دار الفكر، بی تا.
13. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1414ق.
14. اردبیلی، احمد؛ مجمع الفائدة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
15. اصبحی مدنی، مالک بن انس؛ المدونة الكبرى، بیروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
16. انصاری، مرتضی؛ کتاب مکاسب، بی جا، بی تا، 1415ق.
17. الآبی الأزهری؛ الثمر الدانی، بیروت، المكتبة الثقافية، بی تا.
18. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ق.
19. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری، بیروت، دار الفكر، 1401ق.
20. بروجردي، سید حسین؛ جامع احادیث الشیعه، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، 1429ق.
21. بیهقی، احمد بن الحسین؛ السنن الكبرى، بی جا، دارالفکر، بی تا.
22. تستری، محمدتقی؛ قاموس الرجال، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1419ق.
23. جزیری، عبدالرحمن؛ الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البيت، بی جا، دارالتقلین، 1419ق.
24. جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1405ق.
25. حائری، سید علی بن محمد؛ ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، قم، مؤسسه آل البيت، 1418ق.
26. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت، 1409ق.
27. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد؛ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1419ق.
28. حلّی، ابن داوود؛ رجال ابن داوود، نجف، منشورات مطبعة الحیدریة، 1392ق.
29. حلّی، حسن بن یوسف؛ خلاصة الأقوال، قم، مؤسسه نشر الفقاهة، 1417ق.

30. خمینی، سید روح الله؛ المكاسب المحرمة، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1415ق.
31. خوانساری، احمد؛ جامع المدارك، تهران، مكتبة الصدوق، 1405ق.
32. خویی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الفقاهة، قم، مكتبة الداوری، بی تا.
33. _____؛ معجم رجال الحديث، بی جا، بی نا، 1413ق.
34. دارمی، عبدالله بن الرحمن؛ سنن الدارمی، بی جا، بی نا، 1349ق.
35. دسوقی، شمس الدین محمد؛ حاشیة الدسوقی، بی جا، دار إحياء الكتب العربية، بی تا.
36. روحانی، سید محمد صادق؛ منهاج الفقاهة، بی جا، بی نا، 1418ق.
37. زبیدی، محمد بن محمد؛ تاج العروس، بیروت، دار الفكر، 1414ق.
38. زیعلی، جمال الدین؛ تخریج الأحادیث والآثار، ریاض، دار ابن خزیمه، 1414ق.
39. سبزواری، محمد باقر بن محمد؛ ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد، بی جا، بی نا، بی تا.
40. _____؛ كفاية الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1424ق.
41. سعدی، ابوجیب؛ القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، دمشق، دارالفكر، 1408ق.
42. سعید، لیب؛ التغنی بالقرآن، بی جا، الهيئة المصرية العامة للتألیف والنشر، 1970م.
43. سمعانی، منصور بن محمد؛ تفسیر السمعانی، ریاض، دار الوطن، 1418ق.
44. سیوطی، جلال الدین؛ الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الكتاب العربی، 1421ق.
45. شافعی، محمد بن ادیس؛ کتاب الأم، بیروت، دار الفكر، 1403ق.
46. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ المقنن، قم، مؤسسه امام هادی 7، 1415ق.
47. _____؛ عیون أخبار الرضا 7، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، 1404ق.
48. _____؛ معانی الاخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1379ق.
49. _____؛ من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
50. صنعانی، عبدالرزاق؛ المصنف، بی جا، بی نا، بی تا.

51. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الأوسط، ریاض، دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع، 1415ق.
52. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، 1375ش.
53. طوسی، محمد بن حسن؛ الفهرست، قم، مؤسسه نشر الفقاهة، 1417ق.
54. _____؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
55. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)؛ ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البیت :، 1419ق.
56. عاملی، محمد، (شیخ بهایی)؛ الإثنا عشریة، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، 1409ق.
57. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، 1413ق.
58. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1415ق.
59. عسقلانی، ابن حجر؛ فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
60. عظیم آبادی، محمد؛ عون المعبود، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1415ق.
61. علم الهدی، سید مرتضی؛ الامالی، قم، بی تا 1325ق.
62. _____؛ المجازات النبویة، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، بی تا.
63. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، بی تا.
64. عینی، بدرالدین محمود بن احمد؛ عمدة القاری فی شرح البخاری، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
65. فاضل هندی، محمد بن حسن؛ كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1416ق.
66. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، قم، نشر هجرت، 1409ق.
67. فیض کاشانی، محسن؛ الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی 7، 1406ق.

68. _____؛ تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، 1415ق.
69. قادری حنفی، محمد بن حسین الطوری؛ تکملة البحر الرائق، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1418ق.
70. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1364ش.
71. الکلاک، ادريس عبدالحميد؛ نظرات فی علم التجويد، بغداد، اللجنة الوطنية للإحتفال بمطلع القرن الخامس عشر الهجرى، 1401ق.
72. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، 1407ق.
73. لاری، سید عبدالحسین؛ التعلیقة على المكاسب، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، 1418ق.
74. مازندرانی، محمد صالح بن احمد؛ شرح الکافی - الأصول و الروضة، قم، دارالحدیث، بی تا.
75. مامقانی، عبدالله؛ تنقیح المقال، قم، مؤسسه آل البيت :، بی تا.
76. متقی هندی، علی بن حسام؛ کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، 1409ق.
77. مجلسی، محمدتقی؛ روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگي اسلامی کوشانبور، 1406ق.
78. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، 1404ق.
79. نراقی، احمد بن محمد مهدی؛ مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت :، 1415ق.
80. نسائی، احمد بن شعيب؛ سنن النسائی، بیروت، دارالفکر، 1348ق.
81. نوری، حسین بن محمد تقی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت :، 1408ق.
82. نووی، محی الدین؛ المجموع، بیروت، دارالفکر، بی تا.
83. نیشابوری، مسلم؛ صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
84. وحید بهبهانی، محمدباقر؛ الفوائد الرجالیة، بی جا، بی تا.
85. یوسفی مقدم، محمدصادق؛ پژوهشی در غنا از نگاه قرآن و روایات تفسیری، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1391ش.